

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود یک مقداری هم طول کشید راجع به حدیث معروف و مشهور رفع القلم عن ثلاث، حالا با ذکر ثلاث یا بدون آن و بحث راجع به اعتبار حدیث و بعد هم معنای حدیث که بحث اساسیش این قسمت است و چه مقدار معنا را می شود از این معنا استفاده کرد، عرض کردیم انصاف قصه حدیث در عصر فقها یعنی لا اقل در قرن دوم کاملاً جا افتاده است و عرض کردیم یکی از چهره های اساسی که اهل سنت حدیث را به او نسبت دادند شخصی از بزرگان کوفه به نام سلیمان ابن مهران است که ملقب به اعمش باشد، چشمش آسیب دیده بود. اعمش تصادفاً مال طبرستان مال شمال ایران است لکن خب بزرگ شده کوفه است. روایت معروف امیرالمومنین و منازعه با عمر و اینها را ایشان نقل می کند. نقل های متعدد و اسانید متعدد دارد. ایشان میانه قرن دوم است، از سال ۴۵ تقریباً معاصر امام صادق لکن از بزرگان کوفه است سلیمان ابن مهران اعمش. اگر در اسانید خوب دقت بشود حدیثی را که نسبتاً معروف است به امیرالمومنین نسبت دادند و بیشتر این شخص گفته است. و در یک قصه ماجرای اجرای حد بر یک زن مجنون به این قصه را نقل می کند، این هست، آنی که الان موجود است این است.

یکی از حضار: شیعه است؟

آیت الله مددی: تشیع او گفته لکن معلوم نیست

و به هر حال دارای خصائص خودش است و همان طور که آن روز هم عرض کردم آقایان چون نخواندند نگاه کردم. یعنی می دانستم، باز هم احتیاطاً که حالا شبهه می کنند همه صحاح سته هم از او نقل می کنند، جزء شخصیت هاست. البته نوشتند مدلس بوده. عرض کردم عده ای از بزرگان و ائمه شان پیش اهل سنت مدلس هستند. تدلیس پیش آنها خیلی معنای عیب و عاری نیست. خیال نکنید دروغ گفتن باشد یا مکر و فریب و حيله و دروغ گفتن باشد. توضیحاتش گذشت و تکرار نمی کنم.

به هر حال این حدیث بدون شک مشهور می شود و این مطلبی را که حافظ ابن حجر گفته که و بهذا الحديث اخذ الجمهور انصافا همین طور است، مضافا به این که خصوصا این حدیث علی را عده ای تصحیح کردند و حتی عرض کردیم این حدیث علی ابن ابی طالب را بخاری دو بار آورده با دو متن تقریبا مشابه هم و این هم خیلی عجیب است. احتمال می دادیم که حدیث عائشه را بیاورد. همین حدیث علی ابن ابی طالب را آورده که این نشان می دهد که این حدیث خیلی نسبتا ارزش بالایی دارد. نووی هم در مجموعه می گوید این حدیث صحیح است و قابل اعتماد است و عد دیگری مثل حاکم و عده دیگری هم تصحیح کردند. تصحیح حدیث پیش اهل سنت هست، چیزی نیست که نباشد و عرض شد به این که آن چه را که ما الان داریم در میان شیعه این حدیث نیست. البته بعد از زمان شیخ طوسی تقریبا در این فقه متاخر شیعه این حدیث خیلی مشهور می شود، البته شیخ صدوق در کتاب فقیه نیاورده، در خصال به یک مناسبت آورده و مرحوم شیخ مفید این را در الارشاد خودش نقل می کند. حالا شاید منشا شهرتش شیخ مفید بوده. غرض این حدیث تدریجا بین شیعه به لحاظ فتوا مشهور می شود و نقل می کنند و مخصوصا شیخ مفید هم دارد که روت العامة و الخاصة، این عامه اش که واضح است. خاصه اش فعلا واضح نشد إلا عامه ایشان را درست فرمودند، دقیق است اما خاصه چندان روشن نیست.

ترتیب بحث ما راجع به این جور احادیث که خیلی تاثیرگذار است و متاسفانه الان که نگاه می کنیم ریشه های روشنی در حدیث ما ندارد، در میراث های علمی ما ندارد. یک مطلب خود حدیث رفع القلم است و یک مطلب احادیث مشابه این در رفع قلم است که عرض کردیم ما این را داریم مال ابوالبختری در کتاب قرب الاسناد آمده. رفع عنهما یعنی عن الصبی و المجنون القلم. و در آن روایتی هم که مال زراره است و دیروز خواندیم مرفوعٌ عنه القلم، به عنوان مرفوعٌ عنه القلم آمده و كذلك عناوین دیگری که رفع توش دارد یعنی برای فهم یک حدیث به مجموعه روایاتی که این الفاظ کلیدی در آنها وجود دارد یا رفع، مثل حدیث رفع معروف، رفع عن امتی، البته ما رفع در روایات مثلا رفع الله، رفع الله مکانا لکن آنها به معنای این رفعی که ما می خواهیم بگوئیم نیست، به این معنای رفع را عرض کردم فعلا چیزی به ذهن نرسید إلا در حدیث قلم و إلا در حدیث رفع معروف. این هم راجع به این مطلب.

مطلب دیگری که می توانست در این جا کارگشا باشد این بود که این مطلب را در روایات دیگری که راجع به قلم هست یا آیات و روایاتی که عنوان قلم را دارد باشد. عرض کردیم در این جهت هم ما بعضی از روایات داریم. یکی روایت عمار ساباطی را دیروز خواندیم، جری علیه القلم، این جری علیه القلم ممکن است اشعار باشد به مسئله حدیث رفع، چون دارد که غلام که بالغ شد جری، مثلاً اشعار به این دارد که قبل از بلوغ رفع القلم. لم یجری علیه القلم. عنوان قلم بر او، چون می گوید بعد از بلوغ جری علیه القلم و کذلک روایت سلیمان ابن مهران مروزی بود که در آن جا هم داشت جری علیه القلم، حالا دیگه من امروز استیعاب نکردم، ما مجموعه روایاتی را داریم که توش تعبیر به قلم شده لکن با رفع نه، با تعبیر دیگری که ظاهرش این است که ظاهر این روایات جری علیه القلم یعنی مکلف است، تکلیف ثابت می شود. این روایت هم اشعار به حدیث رفع قلم دارد، لکن خیلی اشعار واضحی نیست. ممکن است بگوئیم در قرن دوم متعارف شده بود که مراد از قلم، قلم تکلیف برداشته می شود اما این که حدیث رفع قلم درست باشد این را الان نمی توانیم اثبات بکنیم.

مخصوصاً با شواهدی در رفع در باب نائم نداریم، مشککش این است. دقت کردید؟ در باب نائم که در حدیث رفع معروف آمده نداریم، بلکه اگر ما باشیم و روایاتی که می گوید نام عن الصلوة یقضیها ظاهرش این است که تکلیف بر او هست و إلا قضا معنا ندارد. یعنی در حال نوم هنوز تکلیف بر او بار می شود. به خاطر این که اگر از خواب بیدار شد دید مثلاً از قبل از اذان صبح خوابیده بود تا دو ساعت بعد از آفتاب. در کل وقت خواب بود. این خواب منشا نمی شود. بله در باب مغمی علیه چرا، آن جا هم داریم. ما جای دیگر نائم حتی یستیقظ نداریم، حالا مثلاً رفع القلم عن الصبی و المجنون هم داشتیم. دو تاش را داشتیم. یا اطفال و صبیان و من کان اشباه الرجال و النساء، موضوعٌ عنهم القلم، آن را هم داشتیم.

در باب نائم می خواهم شواهد را در روایات دیگر پیدا بکنیم.

پس ما در روایات دیگر راجع به کلمه رفع نداریم، بله در روایات دیگر یک چیزی شبیه جفّ القلم داریم. در بخاری از ابوهریره نقل شده که مثلاً من در فشار بودم که پیغمبر فرمود جفّ القلم علی ما انت لاقٍ، این حالی که تو داری دیگه جفّ القلم. این جفّ القلم هم به

معنای رفع القلم ظاهراً به کار برده شده است. این را هم ما الان در روایاتمان نداریم اما ظاهراً عبارت بخاری جفّ یعنی بعبارت دیگر ممکن است قلم باشد ولی ننویسد چون مرکب ندارد. جفّ خشک شد، قلم خشک شد، دیگه قلم نمی نویسد. ممکن است که اصلاً قلم نیست، فرقی این است که به هر حال نمی نویسد. کنایه از ننوشتن نیست. اگر جفّ القلم یعنی مرکبش خشک شد و دیگه قلم. قلم هست اما نمی نویسد. رفع القلم یعنی قلم را از روی کتاب و ورقه برداشتیم. دیگه نمی نویسد.

پس ما دو نکته را داریم، یکی جفّ القلم، این را من در روایات خود ما ندیدیم. در روایت معروف جفّ القلم در باب تقدیرات است که مسئله کلامی است. و قضا و قدر است. جفّ القلم بما هو کائن الی یوم القيامة، جفّ القلم علی ما سبق فی علم الله. ما این را داریم. در روایت ما هم الان نمی دانم سندش صحیح است یا نه. جفّ القلم در روایت اهل سنت در بخاری هست، در بین آن ها صحیح است اما در روایات ما الان در ذهنم نیست.

در کتاب ترمذی جفّ الاقلام و رفعت الصحف، حالا لطیف است که در این کتاب فتح الباری این تعبیر هر دویش آمده. نشان می دهد جفّ یکی بوده. جفّ الاقلام و رفعت الصحف، عکسش هم دارد. رفعت الاقلام و جفّ الصحف. آن طرفش هم هست. فتح الباری هر دو تعبیر را دارد اما در کتاب ترمذی که من نگاه کردم. خود کتاب را ندیدم. نقل از کتاب را دیدم.

علی ای حال رفعت الاقلام و جفّ الصحف. آن جا رفع را به اقلام نسبت داده، این را هم ما داریم یعنی این را در صحیح داریم. پس ببینید ما وقتی یک حدیثی را از جهات مختلف نگاه بکنیم مواد حدیث یکی یکی نکاتش را بررسی بکنیم. پس این عناوین را ما در روایات داریم و چون قلم کنایه از کتابت است معنای کناییش را داریم، کتبت له الحسنات، کتبت علیه السيئات، چون وقتی گفت کتبت یعنی قلم برداشته نشد. دقت کردید؟ لم تکتب علیه، این لم یکتب علیه کنایه است مثل رفع القلم یعنی ما تعبیر را، من می خواهم راهش را به شما یاد بدهم که ان شا الله اگر بخواهید تحقیقی در حدیث رفع بشود شاید با این تقریبی که من عرض کردم دو سه جلد بشود. اگر آدم بخواهد مجموع این شواهد جمع بشود دو سه جلد می شود راجع به آنی که مناسب رفع قلم است. حالا ما اول در صدورش بحث می کنیم. بعد مسئله دلالتش را بعد متعرض می شویم. ما کتبت داریم، همین جامع الاحادیث جلد ۱ را نگاه بکنید باب اشتراط التکالیف

بالبلوغ را داریم. در ایمان و کفر کافی هم داریم. من هم بالحسنه کتبت له و من هم بالسيئه و لم يعملها لم تكتب عليه إلى آخره. من چون جفّ القلم را روی شیعه کار نکردم، روی سنی ها کار کردم.

علی ای حال خوب دقت بکنید در مطلب. پس بنابراین مسئله حدیث رفع القلم. البته ما در کتبت که داریم همه اش بعضی هایش مال بلوغ و صبی است. بعضی هایش در فرق بین حسنه و سيئه است اما راجع به نائم نداریم، راجع به مغمی علیه مختلف داریم. آیا مراد از نائم مغمی علیه است؟ چون خیلی بعید است نائم تکلیف نداشته باشد، رفع قلم از نائم خیلی بعید است. اگر آن بود حتی یفیک بود. به نظرم حتی یفیک را هم در بعضی هایش در نائم دارد. در اهل سنت اگر یفیک بود با مغمی علیه می سازد، اگر یفیک بود یعنی به هوش بیاید. افاقه یعنی به هوش آمدن. استیقظ بیدار شدن است. ما برای برگشتن یک حدیث عوامل مختلفی داریم.

آن وقت بحث کتابت این ارتباط با قلم پیدا می کند، اگر ینتبه باشد به خواب می خورد. یستیقظ قطعا به خواب می خورد. به نظرم من یفیک را هم دیده بودم. همین تازگی با این که نگاه کردم. در شیعه که اصلا نداریم حدیث را که. در حدیثی که در اهل سنت هست، حالا یادم رفت که در نصب الرايه بود. همان روزی که آوردم خوب دقت بکنید. این قسمتش را چون نائمش خلاف قاعده بود خیلی دقت توش نکردم، به نظر من یفیک هم دارد حتی یفیک. اگر یفیک باشد بیشتر می خورد که مغمی علیه باشد. البته در مغمی علیه احادیث ما متعارض است و اهل سنت هم متعارض دارند. بعضی از روایات ما دارد که مغمی علیه تکلیف ندارد کلا.

یکی از حضار: دارد که لا حد علی المجنون حتی یفیک

آیت الله مددی: پس من شاید با مغمی علیه اشتباه گرفتم. کلمه یفیک را دیده بودم. حالا کجا بود، ذیل مجنون یا نائم بود به ذهنم بود که کلمه یفیک را دیدم. حالا دقت نکرده بودم اما کلمه را دیده بودم.

پس بنابراین برای بررسی این مطلب روایاتی که در آن ها عنوان کتابت هست آن هم موثر است. روشن شد؟ اگر بحث را به این جا بکشیم یعنی از رفع قلم و جفّ قلم به کتابت بکشیم و روایاتی که کتبت، روایات کتبت یک مقدارش راجع به هم بالسيئه، عن الرجل هم بالسيئه و لم يعملها. در بعضی هاش دارد لم تكتب عليه و در بعضی هایش دارد کتبت عليه الحسنه، این را هم داریم. در کافی داریم

چون در بحث تجری ما یک بحثی کردیم که معظم روایات تجری را که شیخ فرموده همه را خواندیم یعنی گفتیم به خاطر استیعاب مطلب. آن جا کتب له الحسنه هم داریم. آن وقت داریم که قبل از بلوغ نه، بالغ که شد کتبت له الحسنات. این را هم ما داریم یعنی در باب صبی داریم. در باب مجنون یادم نمی آید دیده باشم. یک روایتی هم داریم که غلام و جاریه سیزده سال که آن منحصر به عمار ساباطی است. این جاریه را به نظرم یازده سال یا دوازده سال می گوید. در باب روایتی که هر دو را می گوید یکی است. روایت عمار ساباطی که دیروز گفتیم.

آن وقت در این باب اگر نگاه بفرمایید در کتاب جامع الاحادیث، تعبیر کتبت هست، کتبت له، البته تعبیر کتبت در اعم از مستحب و واجب بکاربرده شده است. اگر روی تعبیر کتبت حساب بکنیم این اصولاً یک تعبیر قرآنی است. کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم. إن الصلوة کانت کتاباً موقوتاً، اصلاً کتاب دارد، اگر در این مقام رفتیم و قلم را با این مقام حساب کردیم خب عرض عریضی پیدا می کند. چون مثلاً ما در آیات قرآن یک کتاب بکار برده شده، قبل خلق سموات و الارض، إن عدة الشهور اثنا عشر شهراً فی کتاب الله. ببینید، فی کتاب الله، يوم خلق السماوات و الارض. این یک کتاب الله است و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین. این هم یک کتاب است. این ظاهراً بعد از خلق است چون رطب و یابس دارد و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین.

و لطیفش هم این است که این کتاب را هم مبین گفته است. من در علمه البیان عرض کردم که به معنای جداسازی است یعنی کتابی که خداوند متعال قرار داده تمام حقایق جدا شدند. اگر شما خلط می کنید مشکل در شماست. درست وارد بشوید تمام امور از همدیگر جدا شدند، یک کتاب هم این است. یک کتاب هم کتاب محو و اثبات است. یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب. یک کتاب هم که فرض کنید مثلاً کتب علیکم الصیام و انزلنا معهم الکتاب و المیزان. یک کتاب هم در قرآن کریم کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم، بحث قلم در قرآن آمده به عنوان تعلیم. نون و القلم و ما یسطرون، الذی علم بالقلم. این مال مراحل خیلی متاخر آمده.

باز در مجموعه آیات تا درجات بالا. مثلاً در روز قیامت اقرأ کتابک، کفی بنفسک الیوم. این لفظ کتاب را بخواهید با شواهد قرآنی و قلم را با این شواهد نگاه بکنید خیلی عرض عریضی است. از ظهور رحمت رحمانی حضرت حق تا قیامت، اوتی کتابه بیمینه، تا تمام این

مراتب یک رابطه ای است و در باب آن لوح محو و اثبات در قرآن قلم نداریم. کتاب داریم اما در روایت معراج، الان نمی دانم در روایت شیعه نگاه نکردم. اهل سنت بخاری در کتاب الصلوة، تصادفاً اول کتاب الصلوة است. باب اول کتاب الصلوة حدیث معراج را از ابی ذر نقل میکند. خیلی هم عجیب است که بعد حضرت می روند و سما دنیا و سوم و همه سماوات را طی می کنند بعد می گوید در کتاب بخاری که فسرت بمکان اسمع فيه الصریر الاقلام. این اقلام هم این جا بکار برده شده است. صریر در لغت عرب با صاد، صدایی که از اصطحکاک دو شیء خارجی پیدا می شود مثلاً در که یک دفعه قریش می کند این را در لغت عرب یا مثلاً تابوت را که بر می داریم چوب یکمی صدا می کند این را اصطلاحاً صریر می گویند. خیلی عجیب است، صریر الاقلام، صریر با صاد. صریر الاقلام، تا به جایی رسیدم که آن قلم لوح محو و اثبات را. این جا تعبیر به قلم شده، در قرآن تعبیر به کتاب شده است. حدیث معراج را من چند دفعه عرض کردم مثل این که یک شب نبود، آدم خیال می کند که مثلاً چند هزار سال بوده. این قدر روایات عجیب و غریب را هم اهل سنت دارند و هم ما داریم و هم آن ها فضائل شهرها را هم در همان شب معراج است. هم آنها دارند. خیال نکنید که ما می گوییم. مثلاً احادیثی که ما از پیغمبر در فضل کوفه داریم مال شب معراج است چون آن زمان پیغمبر اصلاً شهری به نام کوفه یا مسجد کوفه وجود نداشت. روایاتی که الان جامع الاحادیث را نگاه بکنید فضل مسجد کوفه، راجع به پیغمبر در شب معراج است. اهل سنت هم مثلاً ابن ماجه که یکی از صحاح ست است در همین کتاب خودش یک حدیث در شب معراج در فضل قزوین آورده است. بهش هم حمله کردند که این چون شهر خودش است. بحار عبارت را نقل می کند، می گوید روایات در فضل آوه و قم متواتر است. تعبیر به تواتر کرده است. علی ای حال این مشکل را خیال نکنید پیش ماست. پیش آن ها هم وجود دارد. الحمد لله هر دو فرقه در شب معراج کارهای عجیب و غریبی کردند. من جمله این روایت. البته این روایت جزء اشهر روایات اینها در لیلة المعراج. البته معراج را اصطلاح رفتن به آسمان ها اسراء، الان در میان سنی ها لیلة الاسراء و المعراج می گیرند. دو عنوان است. اسراء به تبع آیه از مسجد الحرام الی المسجد الاقصی است.

.....
علی ای حال این بیشتر سرّش هم این بود که چون قزوین شروع می شد و بعد به رودبار و قلاع الموت می رسید یک مقدار از این هایی که مجاهدین و کسانی بودند که ضد دولت قیام مسلحانه می کردند غالبا در این مناطق کوهستانی مخفی می شدند و در این جا بودند. این باب من ابواب الجنة اشاره به این است.

پس بنابراین ما یک عرض بسیار عریضی در باب قلم و کتاب داریم، در باب قلمش خیلی عریض نیست اما در باب کتابش خیلی عرض عریضی است لذا احتمالا بعضی از مراتبی که مربوط به قلم و کتاب می شود مربوط به درجات آخر و بهشت باشد. اقرا کتابک، مثلا کتبت له الحسنات، شاید مراد از حسنات در آن مقام ثواب اخروی باشد. من هم بالحسنه، اگر روایات کتبت له الحسنات و بعضی از این ها مربوط به درجات آخر باشد بیشتر اصطلاحا در معارف دینی ما جزء اباحت کلامی می شود، اگر مراد این باشد که این عمل مستحب می شود جزء فقه می شود. اگر قاعده بخواهیم از آن در بیاوریم جزء اصول می شود. روشن شد؟

پس بنابراین این که در دیروز ما یک روایتی را خواندیم و مرفوع عنه القلم که گفتیم حدیث احتمالا مدرج باشد شاید مراد از آن حدیث مرفوعٌ عنه القلم نسبت به درجات قیامت باشد، بهشت باشد. یعنی چون سیاق آیه إلا المستضعفین منه، سیاق خود آیه راجع به مستضعفین است و حدیث شرح مستضعفین است یعنی خداوند متعال و لذا هم در بعضی از روایات همین آیه تمسک به این آیه مبارکه شده. و آخرون مرجون لامر الله، این مرجون لامر الله به این معنا گرفته شده است. این که در روایت دارد مرفوعٌ، دیروز گفتیم احتمالا زیادی باشد چون گفتیم در بیشتر طرق روایات زواره مرفوعٌ عنهما القلم آمده است. ما این قلم را به این قلمی که در رفع القلم هست نگیریم. مرادش آن درجات بهشت و آن استحقاق ثواب های آنجاست یعنی در آن جا به حسب آن قابلیت عقلانیش باهاش تعامل می شود. خوب دقت کردید! چون دیروز خدشه ای در روایت کردیم. در آن جا به مقدار استعصاف فکری، استضعاف دارد. مستضعف است و لذا دارد که صبیان و اشباهه من الرجال و النساء، مردان و زنانی که عقل بچگانه دارند. ببینید این تعبیر به مستضعف شده است. عقل بچگانه. این مرفوعٌ عنهم القلم. این قلم قلمی است که در روز قیامت است نه این رفع القلم، آن وقت اگر این مطلب را اگر ما گفتیم، البته این مطلب را اگر دقت بکنیم و بنا بشود که آیات و روایات یک چیز عجیبی در می آید. آن هم مخصوصا با در نظر گرفتن این که پیغمبر امی بود

این حتما باید نکات بسیار ظریفی در این جا باشد که مراتب مختلف قلم و مراتب مختلف کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. تقریباً می شود گفت مثلاً یکی از کلید واژه های قرآن می شود، با این حساب این مفهوم کتاب یعنی از آن اول فی کتاب الله یوم خلق السماوات و الارض. از آن جا بگیرید تا اوتی کتابه بیمینه. در این عرض عریض صحبت از کتاب و در مقدارشان صحبت از قلم شده است. آن وقت اگر ما باشیم و حدیث رفع قلم. این مقدمات را برای این گفتیم. رفع القلم اگر بخواهیم شاهد بگیریم حدیث رفع قلم را معنا بکنیم روشن شد چی می خواهیم بگویم. در این جا ببینیم این رفع قلم در چه مقامی شده است. مثلاً فی کتاب الله، یوم خلق السماوات و الارض در همان کتاب الله این قلم از صبی برداشته شده است؟ در قلم محو و اثبات برداشته شده است؟ در آن کتاب دیگری که لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین، در آن جا برداشته شده است؟ انصافاً اگر ما باشیم و طبق قاعده این ها بسیار بسیار بعید است.

یکی از آن حضار: آن هم صریف است نه صریر

آیت الله مددی: صریف به معنای دگرگونی و تحولات است. یک بخاری هست که خیلی نسخ فراوانی در حاشیه اش دارد. آن جا یادم است که صریر نوشته بود. شرحش را نگاه نکردم.

لذا خوب دقت بکنید آن نکته اساسی این است که اگر ما بخواهیم حدیث رفع قلم را اجمالاً به خاطر شواهدی که موجود است قبول بکنیم آن وقت در حقیقت در سه مرحله ممکن است که این تصویر بشود. یکی در مرحله کتب علیکم الصیام که بگوییم رفع القلم یعنی لم یكتب. کتب علیکم الصیام یا کتب علیکم إذا حضر احدکم الوصیة، الوصیة را گفتند این نائب فاعل کتب این است. حالا در مغنی دارد. ببینید این هم امر وضعی است.

پس کتب علیکم الصیام این مطلب را اجمالاً مرحوم آقای ایروانی دارد. ایشان دو تا قلم آورده و ما بیشترش کردیم و کتاب را هم ایشان نیاورده. کتاب را هم ما زیاد کردیم.

پس این رفع القلم و این قلمی که برداشته شده در مقابل یک کتابتی است. آن کتابت ممکن است در مقابل کتب علیکم الصیام. روشن شد؟ و ظاهرش به این بیشتر می خورد که هدف علما هم این بوده. آن وقت کتب علیکم الصیام یعنی بعبارة اخرى تکالیف بر شما. آن وقت إذا رفع القلم یعنی لم یکتب.

پس بنابراین لم یکتب علی الصبی و لم یکتب علی المجنون و لم یکتب علی النائم، در نائمش گیر پیدا می کند.

یکی از حضار: به خاطر سندش گیر دارید؟ همین که در دعائم آمده است.

آیت الله مددی: دعائم را عرض کردم خیلی متاخر است. ما قبل از دعائم در کتاب ابوالبختری هم آمده که قرن دوم است. دعائم قرن چهارم است. علی ای حال در کتاب ابوالبختری دو تا آمده. نائم نیامده اما حدیث انصافش حرف ابن حجر درست است. پیش ما بعد مشهور شد. می گویم اصلا آقای خوئی مناقشه سندی نکرده. از بس دیده مطلب واضح و روشن است اصلا مناقشه نکرده. آقای خوئی غالبا مناقشه می کنند. یا حالا از قلمشان افتاده. تصور نکردند که این حدیث. اصلا پیش ما این سابقه حدیثی ندارد. این که مرحوم شیخ مفید دارد یا آن چه که از صدوق خیلی سابقه ضعیفی است. شیخ مفید که مطلبش قابل قبول نیست. روت الخاصة ما نداریم.

علی ای حال دقت بفرمایید پس یکی رفع القلم یعنی لم یکتب الصوم علیه، یعنی لم تکتب الواجبات و التکالیف علیه. یک معنای رفع قلم آن روایاتی است که إذا بلغ کتبت علیه السيئات و الحسنات. یعنی آثار بار می شود، حدود، یوخذ بالحدود دارد. حدود بر آن جاری می شود. پس رفع القلم یعنی این سیئات و حسنات بار نمی شود و حدود هم بار نمی شود. دقت کردید؟ چون ما کتابت را داریم، رفع قلم کنایه از عدم کتابت است. قلم را برداشتن دیگه نمی نویسد. روشن شد نحوه استدلال؟ یعنی ما مستقیما به حدیث رفع القلم تنها تمسک نکردیم. با شواهد کتاب و سنت مراجعه کردیم. روایاتی که ما از اهل بیت داریم در آن روایات اهل بیت این نکته الان وجود دارد. یکی اخذ حدود و یکی آیه مبارکه کتب علیکم الصیام و یکی اخذ حدود، یکی هم کتبت له الحسنات و السيئات را اگر به قیامت بزنیم.

چون این روایتی که می گوید إذا هم کذا کتبت له حسنة و إذا هم بالسيئة فلم يعملها کتبت له الحسنه یا لم تکتبت علیه شيء این ظاهرا مال درجات قیامت است. مال آن مرحله است. البته مرحوم آقای ایروانی دو مقام را احتمال داده. ما با این شواهد موجود سه مقام را

احتمال می دهیم. یعنی رفع القلم این قلم و تکلیف هست. بچه وظیفه ای دارد. چیزهایی و نکاتی دارد اما روز قیامت بهش ثوابی داده نمی شود. یا اگر کاری کرد در آن جا، نه در دنیا. بحث این که در دنیا بیعش باطل باشد یا در دنیا برایش حدود اجرا می شود یا نمی شود نیست. این قسمت دنیا راجع به حدود همان طور که در روایت دارد که کان امیرالمومنین یجری الحد در اطفال به مقدار تمیزشان. مثلا دزدی کرده بودند دارد که انگشت ها را به زمین مالاند تا خون آمد. حالا اگر راست باشد در روایت آمده. در بحث حدود هم ما متعرض شدیم قبولش الان مشکل است. دارد که امیرالمومنین حد جاری می کرد لکن به اندازه خودش مثلاً پنج تا شلاق می زد. خب این با این حدیث نمی سازد.

پس بنابراین خوب دقت بکنید ما برای شواهدی که در باب حدیث رفع القلم بود تا این جا رفتیم. اجمالاً قابل قبول هست.

یکی از حضار: خطاب بچه را می گیرد؟

آیت الله مددی: نه.

یکی از حضار: پس چطور حد زدند؟

آیت الله مددی: این را به عنوان تادیب و تعذیر بشود و دیگران انجام ندهند. شاید چون ممیز بوده. اگر راست باشد، چون من عرض کردم عده ای از این چیزهایی را که امروز به عنوان قضایا تعجب انگیز امیرالمومنین می گویند این اصلاً صحت تاریخی ندارد. حرف های بیهوده ای است. من وارد این بحث نمی شوم. آن هایی هم که روشن است همین قصه سوزاندن در آن عمل زشت این را هم عرض کردیم خیلی روشن نیست. اصلاً این مطلب خیلی روشن نیست. با این که فتوا هم بر این هست و روایتش هم هست و اصحاب عمل کردند لکن انصافاً روشن نیست و مطلب ابهام دارد. دیگه چون در بحث قضاوات و حدود و شهادات یک عده از امور را به امیرالمومنین نسبت دادند که واقعاً روشن نیست. امرش کلاً روشن نیست. فعلاً وارد آن بحث نمی شویم.

تنقیح این بحث ها خیلی از اینها از یک مصدر بسیار ضعیفی گرفته شده است. چون یک کتابی قضایا محیرالعقول مال امیرالمومنین است. چند تا کتاب به فارسی نوشتند. یکی هم مرحوم آقا شیخ محمد تقی تستری رحمه الله صاحب قاموس که بعد پسر ایشان آن را ترجمه

کرده است. به فارسی پسر ایشان دکتر محمد علی شیخ، پسر آقا شیخ محمدتقی. قضاوت های حیرت انگیز. من دیدم. خیلی وقت است که چاپ شده، شاید نزدیک شصت سال پیش چاپ شده است. خیلی کتاب قدیمی است. پسر ایشان رحمه الله علیهما ترجمه کرده است با این که تتبع ایشان خیلی خوب است، خیلی مطالب آوردند که اثباتش خیلی مشکل است.

اگر این روایت مبارکه مربوط به قیامت و آن حسنات و این حرف ها باشد که این از بحث فقهی خارج می شود و مربوط به یک بحث کلامی می شود. اگر روایات مبارکه ناظر به تکلیف باشد این به یک معنایی بحث فقهی است لکن چون بحث عامی است می شود صلاحیت بحث های اصولی هم داشته باشد. می شود. اگر مربوط به حدود هم باشد بیشتر دیگه بحث فقهی است. صلاحیت عمومیتش کم است، حدود بر او جاری نمی شود/

پس احتمالات اول، چون می خواهیم یواش یواش وارد معنای حدیث بشویم احتمالات ابتدائی در این حدیث رفع القلم با این شواهدی که اقامه کردیم سه تا احتمال ابتدائی است. یکی مربوط به حسنات و کتابت حسنات در روز قیامت و جزا و تجسم اعمال و این که اعمال صور واقعیه چیست، یکی راجع به آن قسمت باشد. فبصرک الیوم حدید؛ راجع به آن قسمت ها باشد که آن از بحث ما خارج است. یکی این که مربوط به مقام حدود و اجرای حدود و احکام کیفری باشد. مشهور تقریباً شاید بین علما این باشد که این را گرفتند اما انصافاً باز مشهور این است که به مطلق حکم هم زدند

پس دومش این است که ناظر به حدود و اجرای حدود و کیفر و احکام کیفری باشد حدیث رفع القلم که شواهدش را هم عرض کردیم. احتمال سومش این است که راجع به تکلیف باشد و مشهورترش فعلاً این است که حدیث رفع احکام وضعی را نمی گیرد. خصوص احکام تکلیفی را می گیرد. اگر احکام تکلیفی داشته باشیم نسبت به این سه مورد است. عرض کردم در نائم مشکل پیدا می کند به خاطر این که نائم عطف شده به وحدت سیاق به حدود زدند. چون آنی که می شود گفت بین هر سه مشترک است حدود است. در حال خواب اگر کاری را کرد این حد بر او جاری نمی شود به خاطر نائم. اگر به خاطر این نکته نبود بیشتر مناسب با احکام بود. چون مناسب

با کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم، احکام را هم اگر قبول کردیم خصوص احکام تکلیفی که در آن کلفت و زحمت هست این ها برای این سه نفر نیست. عرض کردم نائم را باید کنار گذاشت چون آن به هر حال مشکل دارد. این راجع به معنای سوم. معنای چهارم را به احکام بزنی، چه احکام وضعی و چه احکام تکلیفی. یکی از احکام وضعی هم صحت بیع است. این بحث بیع است. آن وقت به درد بیع می خورد. الان بحثی را که ما در آن واقع شدیم بحث بیع است. اگر به مطلق احکام زدیم شامل بحث بیع می شود. این مطلب مناقشات مرحوم شیخ در مفاد حدیث را بعد عرض می کنیم. این چهار تا معنا شد.

معنای پنجم رفع القلم را بزنی به مطلق آن چه که شارع قرار می دهد. قلم تشریع مطلقا چه واجب و چه حرام. چه مستحب و چه مکروه. هر چه را که از شان شارع قرار بدهد این قلم برداشته شد. یعنی لم یکتب. این الزامی و غیر الزامی. مستحب و مکروه. همه چیز، حتی اباحه ای هم که شارع جعل کرده نه اباحه اولیه. اباحه شارع. آن هم شامل بشود. این هم معنای پنجم برای حدیث رفع.

البته این معنا را اصحاب و غیر اصحاب قبول نکردند، چون برای عبادت صبی بنا بر معروف استحباب قائلند بنا بر مشهور. یک نکته دیگر را یادم رفت چون این جا بحث عبادات آمد یکی از شواهد مهم سلبی این حدیث هم همین نکته است. چون روایت داریم که مثلاً وصیتش نافذ است اگر ده سال شد. ندارد که قال الراوی قلت أن رسول الله قال رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم. خیلی عجیب است. یا روایت دارد که علیه الصوم إذا عقل، عاقل شد و اصلوه إذا، علیه الصوم إذا، در بعضی هایش در هشت سال، نه سال نماز بخواند. در روایت نداریم، این هم یک نکته ای است که در روایات اهل بیت نه این که حدیث نیامده بلکه مناقشه اش هم نیامده است. خوب دقت بکنید یعنی وقتی امام می گوید این نه سأل شد نماز بخواند. قلت له که مثلاً رسول الله، قال رفع القلم عن الصبی، چطور شما می گوید نماز بخواند؟ این انصافاً نکته سلبی قوی است چون آقایان نوشتند. یک نکته سلبی که معلوم می شود این حدیث پیش اهل بیت معروف نبوده لا اقل آن نکته سلبی این است که امام می گوید روزه بگیرد نمی گوید قلت له که رسول الله قال رفع القلم. عادتاً باید این جور بگوید دیگه. إن رسول الله قال رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم. تا امام بفرماید که آن حدیث مربوط به الزامیات است. نماز مستحبی را شامل نمی شود. این هم معنای پنجم برای حدیث که انصافاً خیلی بعید است.

معنای ششم از حدیث این است که بگوییم هیچ کار صبی ارزش ندارد. حتی اگر مرده را زیر زمین دفن کرد این درست نیست. باید بکند و دو مرتبه را در بیاوریم دفن بکنیم. کل اعمالی را که از صبی صادر می شود کلا عمل است. حتی اگر ظرفی را شست می گوییم این درست نیست و باطل است و بعضی مثال ها را هم که نمی خواهم بگویم که در مذهب دارد و اشاره می کند.

و هکذا نسبت به مجنون که بگوییم هر عملی از مجنون صادر شد به هر نحوی که باشد کانما صادر نشده است. فرض کنید نسبت به زوجه هم اگر کاری انجام داد بگوییم مهر ناقص می شود. این کانما حساب نمی شود. تا این جا کار را بکشانیم.

تا آن مقدار را، این را در مذهب دارد. خودش هم قبول نمی کند. می گوید این جا حساب می شود و باید مهر را کامل بدهد. می خواهم بگویم حدیث را تا کجاها این بحث کردند.

پس آنی را که من برایتان عرض کردم چون در کتب اصحاب ما دو یا سه معنا است بنده سراپا تقصیر شش احتمال روی مبانی که مقدماتی گفتیم برای حدیث رفع ذکر شد. انصافا ما باشیم همان معنای دوم حدود و احکام کیفری است. دیگه به درد باب بیع و عقود و انشاءات نمی خورد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين